

بورلی کلی یری

ترجمه ی پروین علی پور

رامونای آتش پاره

فهرست

- ۷ روز بزرگیِ زندگیِ رامونا
- ۴۳ نشان بده و توضیح بده
- ۶۹ تکلیفِ رویِ صندلی
- ۸۹ معلمِ جانشین
- ۱۱۳ حلقه‌ی نامزدیِ رامونا
- ۱۴۱ بدجنس‌ترین جادوگرِ رویِ زمین!
- ۱۶۵ روزی که همه چیز خراب شد!
- ۱۸۵ کودکستان، بی‌کودکستان!

روز بزرگِ زندگیِ رامونا

رامونا کویم بی به خواهر بزرگش بثاتریس گفت:

«هیچ هم آتش پاره نیستم!»



بثاتریس گفت: «پس، این قدر شیطنت نکن!» او کنار

پنجره‌ی جلویی خانه ایستاده و منتظر دوستش، مری چین بود تا با هم به مدرسه بروند.

رامونا که تازگی‌ها یاد گرفته بود دو پای جِست بزند، گفت:

«شیطانی نمی‌کنم. فقط دارم شعر می‌خوانم و می‌پرم.»

رامونا اصلاً قبول نداشت که دختری آتش پاره و شیطان است.

البته دیگران او را آتش پاره می‌دانستند، ولی خودش این‌طور

فکر نمی‌کرد. چون تمام کسانی که به او آتش پاره می‌گفتند

بزرگسال بودند. پس بعید نبود که نسبت به او کم‌لطفی می‌کردند!